

بررسی نظریه استقلال دختر در فقه شیعه

فقه‌های متاخر معتقدند که پدر و جد پدری ولایتی بر باکره رشیده ندارند و دختر در یک چنین مواردی خود می‌تواند به طور مستقل عقد نکاح خود را واقع سازد. [۱] همانطور که عنوان کردیم و یک امر پذیرفته شده در علم حقوق نیز می‌باشد با رسیدن هر فردی به سن بلوغ از تحت ولایت خارج عدم ولایت افراد بر یکدیگر می‌باشد و اینکه ما قائل به ولایت بر افراد در سن صغر می‌گردیم می‌توان عنوان کرد که به این علت است که افراد در سن صغر نمی‌توانند بدرستی تفکر کنند و مصالح خود را در نظر گیرند با این وضعیت تا رسیدن افراد به سنی که می‌توان این امید را داشت که به سنی رسیده‌اند که می‌توانند امور خود را بدرستی انجام دهند امور ایشان به خود آن‌ها واگذار می‌گردد و دیگر در این موارد نیازی به ولایت داشتن باقی نمی‌ماند و هیچ تفاوتی در این ارتباط بین دختر و پسر وجود ندارد.

بررسی کتب روایی و دیگر موارد در کتب فقها و اندیشمندان اسلامی و حقوق دانان بیانگر این مطلب می‌باشند که احادیثی درباره استقلال دختر از ائمه اطهار (ع) نقل شده است و در کتب فقهی به آن‌ها استناد شده است و همانطور که بیان گردید می‌توان عنوان کرد که فقه‌های متاخر ما بر این نظر می‌باشند که دختر نیز مانند پسر در امور خود مستقل می‌باشند روایتی که بدان‌ها در کتب فقهی استناد شده است را در ذیل مورد بررسی قرار خواهیم داد. یزیدبن معاویه از ابی جعفر (ع) نقل کرده است دختر مالک نفس خود می‌باشد به جز دختر سفیه. [۲] آنچه که می‌توان بیان داشت که در این روایت دختر حق تصرف در امور خود را دارد و مانند دیگر افراد تنها در مواردی که عقل معاش (سفیه) نداشته باشد نمی‌تواند در امور خود مداخله کند و در این جاست که دوباره به ولی نیاز دارد. روایت دیگری که زراره از ابی جعفر (ع) نقل کرده بدین مضمون که: هنگامی که دختری مالک امور خودش می‌باشد و خرید و فروش می‌کند و ... و می‌بخشد از اموال خود آنچه می‌خواهد پس همانا امر وی جایز می‌باشد. و ازدواج می‌کند، و اگر این کارها را انجام ندهد پس ازدواج وی صحیح نمی‌باشد مگر با اذن ولی زن. [۳] از این روایت نکاتی چند مستفاد می‌گردد. وقتی در صدر حدیث صحبت از خرید و فروش و دخل و خرج عقلایی در امور مالی توسط دختر می‌کند و اینها از بلوغ عقلی یا به اصطلاح بلوغ اجتماعی خبر می‌دهد که نکته‌ای بسیار ظریف و

در عین حال دقیق است و آن هم مسئله-ای می-باشد که ما به آن رشد می-گوییم رشدی که باعث دخل و تصرف عقلایی در تمام امور فرد می-گردد و این حکایت از آن دارد که در امر ازدواج علاوه بر بلوغ طبیعی و جنسی باید بلوغ عقلی را هم در نظر گرفت تا بتوان امر ازدواج را به خود افراد واگذار نمود. بعبارتی دیگر اگر دختر بتواند در جامعه امور زندگی خود را رتق و فتق کند دیگر نیازی به اذن ولی ندارد و می-تواند آزادانه شوهر کند. بنظر می-رسد که مفهوم این سخن که از امام معصوم (ع) نقل شده است این می-باشد که دخترهایی که در جامعه با افراد متعدد سروکار دارند بهتر می-توانند خوب و بد را تشخیص دهند و همین امر باعث تفکیک در میان دخترها می-گردد و کسانی که کمتر در اجتماع بوده-اند کمتر با افراد دیگر سروکار داشته-اند یا این بلوغ را بگونه-ای از خود نشان نداده-اند مثلاً خرید و فروش نکرده-اند و دیگر موارد که در این روایت آمده است را تا به حال انجام نداده-اند و به قول معروف به یک حدی نرسیده اند که بتوان گفت بالغ شده-اند اینها اگر قصد ازدواج داشته باشند باید اذن ولی خود را بگیرند.

برخی ایراد بر این استدلال گرفته-اند و گفته-اند که منظور از کلمه خرید و فروش و موارد دیگر که در این روایت به آن-ها اشاره شده است نمی-تواند بعنوان تفسیر باشد بلکه خبر ثانی می-باشد و اینکه خارج شده از حجر مالی که برخی گفته-اند باعث خروج از ولایت در نکاح می-شود نمی-تواند صحیح باشد بلکه منظور روایت در مورد ثیبه و کسی می-باشد که پدر ندارد همچنان که در روایت قبلی هم آوردیم دختر با بودن اولیاء خود هیچ گونه اختیاری ندارد، پس چگونه می-توان دختر را مالک امر خود دانست، این جمع خوبی بین اخبار می-باشد. ۱ همانطور که در بالا هم گفته شد روایت به هیچ وجه در صدد تفکیک بین دخترها نبوده است و گرنه از واژه «امراه» استفاده نمی-کرد و بعنوان مثال اگر منظور این مواردی بود که ذکر شد از کلماتی مانند ثیبه یا امثالهم استفاده می-کرد و یا حداقل اشاره-ای به موارد ذکر شده و مورد ادعای این دسته از فقها در برداشت از اینها گذشته می-دانیم همانطور که ذکر گردید ثیبه خود به طور مستقل می-تواند امر ازدواج خود را بر عهده بگیرد پس اگر ثیبه حتی به اموراتی که در روایت بالا نیز بدان اشاره رفت مباشرت نکرد باز کسی از فقها قائل به آن نگردیده است که وی حق ازدواج به طور مستقل ندارد بلکه به طور مستقل می-تواند امر ازدواج خود را به عهده بگیرد به همین طریق در مورد دختر یتیم که با توجه به نصوص صریح قرآنی بعد از بلوغ خودشان می-توانند ازدواج کنند و کسی هم در امامیه قائل نشده البته تا

آنجا که من جستجو کرده‌ام پس بحث در مورد ولایت داشتن یا نداشتن بر این افراد نمی‌باشد که ما بخواهیم رفع ولایت کنیم از اینها و این تفاسیر از روایات نمی‌تواند در بردارنده حقیقت باشد. با توجه به سیاق جمله و اینکه دختران را متهم به عدم آینده نگری می‌کردند به نظر ما این حدیث می‌خواهد مواردی را ذکر کند که دخترها با ورود به اجتماع هم بدرستی می‌توانند افراد را بشناسند و هم اینکه آن‌ها را نمی‌توان متهم به محدود بودن کرد. روایت دیگری در این زمینه وجود دارد که ابی مریم از امام صادق (ع) نقل کرده است دختر باکره که پدر دارد بدون اذن پدر ازدواج نمی‌کند. اگر دختر مالک اختیار بود هرگونه که خواست ازدواج می‌کند. منظور از اختیار، اختیار در امور خود می‌باشد کسانی که طرفدار استقلال دختر رشید در ازدواج می‌باشند استدلال می‌کنند که کلمه بکر که در صدر روایت آمده است منظور دختر صغیر یا غیر رشید می‌باشد، و قسمتی که دختر را مالک امورات خودش قرار داده است، باکره رشید می‌باشد. مناقشه‌ای که در این زمینه کرده‌اند این است اولاً ما نمی‌توانیم عام را بدون دلیل تخصیص بزنیم بلکه دلیل خلاف آن را داریم. ثانیاً استدلال شما مصادره به مطلوب می‌باشد پس ظاهر در کلام معصوم این است که باید در صدر روایت بر عموم گفته‌های خود باقی بمانیم و باید کلمه المالکه امرها را بر ثیبه یا دختر باکره‌ای که ولی قهری ندارد حمل کنیم و اینهم به خاطر قرائنی که از قبل در اختیار داریم که دختر بالغ را از ازدواج منع کرده است ۱ می‌توان اینگونه گفت که اصل در ولایت همان عدم ولایت می‌باشد که این یکی از اصول اولیه می‌باشد در همین ارتباط افرادی را می‌توان تحت ولایت دانست که به سن رشد نرسیده باشد و یا صلاح خود را نتوانند تشخیص دهند که در این باره تنها دو گروه که افراد غیر رشید، صغیر و افراد مجنون را در بر می‌گیرد اینها را به عنوان عام می‌توان پذیرفت ولی در مورد دختر باکره بالغ رشیده ما اختلاف داریم با توجه به روایات که با هم تضاد دارند نمی‌توان دختر بالغ را وارد در این استثناء - ولایت - که شما آن را عام قلمداد کرده‌اید کنیم پس برای وارد کردن استثناء بر اصل اولیه که عدم ولایت می‌باشد نمی‌توان استناد کرد اصل ولایت یک اصل عامی است که برای استثناء زدن به آن نیاز به دلیل خاص می‌باشد و چون دلیل نداریم دختر باکره رشیده همچنان تحت ولایت باقی می‌ماند.

روایت دیگری هم از ابوعبدا... (ع) نقل شده است بدین مضمون که: هیچ باکی نیست در مورد ازدواج دختر باکره که راضی بدان است بدون اذن پدرش ۲ در اینجا می‌توان اینگونه عنوان کرد که

اصل ولایت بر دیگران را تا موقعی که تصرف آن‌ها در امور خود نمی‌تواند عقلایی باشد را می‌پذیریم ولی بعد از اینکه این افراد به بلوغ عقلی برسند دیگر اگر بخواهیم کارهای آن‌ها را منوط به تنفیذ غیر کنیم باید دلیل قاطع و غیر قابل خدشه داشته باشیم و گرنه به روال عادی خود بعد از بلوغ به اصل اولیه بر می‌گردیم و نمی‌توانیم مانند حالت صغر از اصل اولی خود جدا شویم و قائل به تفکیک بین مرد و زن و بین زن‌ها باکره ثبیه گردیم. مورد دیگری که در اینجا حائز اهمیت است موردی است که می‌توان به سیره عملی نبی اکرم (ص) در مورد ازدواج دختر بزرگوارشان فاطمه صدیق (س) به آن استناد کرد هنگامی که امیر مومنان (ع) به خواستگاری حضرت فاطمه (س) می‌روند چون قبل از آن حضرت نیز افراد سرشناسی به خواستگاری رفته بودند که حضرت زهرا (س) آن‌ها را رد کرده بودند ولی با ارائه پیشنهاد از طرف حضرت علی (ع) خشنود می‌گردد و روی خود را بر نمی‌گرداند [۴] به نقل از کتب فقهی و تاریخی در اینجا تنها نبی اکرم (ص) پیشنهادهای ارائه شده را بر دختر بزرگوار خود ارجاع می‌داد و اصلاً دخالتی در پذیرش یا رد این خواستگاری‌ها نمی‌کردند و تصمیم بر عهده خود آن حضرت فاطمه (س) بوده است و با این رویه یا سیره عملی پیامبر (ص) می‌خواست به اعراب که خانواده آن‌ها بر اساس عشیره و قومیت بوده است بفهمانند که دختر نیز حق انتخاب دارد و ملاک رضایت و خشنودی پدر در این راه نمی‌باشد چه دختر است که باید با مرد زندگی کند و از این رو است که تنها نمی‌توان بر این باور باقی ماند که پدر می‌تواند دختر خود را به هر کسی که بخواهد شوهر دهد یا از ازدواج وی با کسی که مورد رضایت پدر نیست هر چند دختر راضی بدان می‌باشد منع کند از وقایع تاریخی و آداب و رسوم در آن زمان در بین اعراب که تا آن زمان پدر ریاست مطلق خانواده را برعهده داشتند امری بدیع و به اصطلاح بدعتی تازه بود. اگر بخواهیم به سیره نبوی هم استناد نمائیم این یک سنت و نمونه خوبی برای این مدعی می‌باشد از این رو است که دختر می‌تواند مستقلاً ازدواج کند و مستحب است که از اولیاء خود اذن بگیرد. [۵] در برخی موارد دیگر اینگونه ادعا شده است که اکثر امامیه معتقدند که دختر بالغ رشید تمام امورات خود را از قبیل عقود و غیر آن حتی ازدواج مانند ثبیه مالک می‌گردد و ... خواه پدر و جد پدری داشته باشد، یا نه، خواه پدر رضایت داشته باشد یا از این امر ناراضی و کراهت داشته باشد. [۶] در جایی دیگر در کتب فقهی چنین آمده است که بعد از رسیدن دختر به بلوغ و اینکه رشید شود ولایت پدر و جد پدری بر اینها زائل می‌گردد و اگر بعد از این سغه و جنون

عارض گردد ولایت با حاکم شرع می-باشد. دلیل دیگری که علمای هم عقیده با این نظر بیان داشته-اند که در آیات قرآنی نیز دلایلی برای تایید این نظر وجود دارد همچنان که در آیه ۲۳۲ سوره مبارکه بقره نیز آمده است که: «ولا تعضلوهن ان ینکحن ازواجهن اذا تراضوا بینهم بالمعروف» ترجمه کامل این آیه این می-باشد که بعد از طلاق دادن زنان از اینکه با شوهرانشان زناشوئی کنند منعشان مکنید در صورتی که بطور شایسته میان خودشان تراضی نمایند. در این مورد تفاسیری در کتب تفسیر و فقهی آمده است برخی معتقدند که اگر این آیه دلالت بر عدم تاثیر ولایت نداشت باشد دلالتی بر تاثیر آن ندارد. [۷] آنچه که تا اینجا بیان داشتیم دلایلی بود که بر این نظر اقامه شده است و بر این امر ادعا شده است که اکثر متأخرین از فقها نظریه استقلال دختر را پذیرفته-اند. [۸] مخالفان با نظریه استقلال دختر دلیل دیگری برای بی اثر کردن روایت ارائه داده-اند، اینها معتقدند که تمام روایاتی که از ائمه معصومین (ع) آمده است در این زمینه بخاطر جو حاکم بر آن زمان بوده است و به اصطلاح ائمه در این مورد تقیه کرده-اند و این روایت-ها بدین علت نمی-توانند درست باشند بدین خاطر از درجه اعتبار ساقط می-باشند جوابی که می-توان بر این دلیل آورد آنست که بجز حنفیه که دختر بالغ را مستقل در امور ازدواج خود می-دانند بقیه مذاهب اربعه که حنابله، شافعیه و مالکیه می-باشند اعتقاد به ولایت بر دختر در امر ازدواج دارند پس اینکه این روایات که از چند امام معصوم ذکر شده است را نمی-توان حمل بر تقیه نمود. [۹] و از طرفی ما سیره نبوی را هم داریم. گروهی نیز که به تشریک ولایت اعتقاد دارند از این احادیث استفاده کرده-اند که ما با توجه به هر دو دسته روایت می-توانیم تنها استجباب اذن را دریابیم و چیز دیگری نمی-توان از این روایت-ها فهمید .

۲- بررسی ادله در فقه عامه

در میان فقهای مذاهب اربعه حنفیه معتقدند که وقتی دختر به سن بلوغ و به کمال رسید ولایت پدر بر وی زائل می-گردد و می-تواند خود ازدواج کند و اولیاء حق اینکه به وی اعتراض نمایند را ندارند مگر در موردی که دختر خود را به غیر هم کفو شوهر دهد. [۱۰] تنها در این مورد می-توانند خواستار منع نکاح شوند.

برای ورود به بحث با این سوال شروع می‌کنیم که آیا بین دختر باکره و بیوه تفاوت وجود دارد یا خیر؟ نظر دیگر مذاهب عامه در مباحث قبلی ملاحظه کردیم حال می‌خواهیم ببینیم حنفیه در این ارتباط چه نظری دارند. اینها در این ارتباط بر این اعتقاد می‌باشند که فرقی بین باکره و ثیبه وجود ندارد چه علت اجبار فرد صغیر آن‌ها می‌باشد، زیرا صغر مناط عدم آگاهی به احوال ازدواج و مانع از اختیار در ازدواج می‌گردد ولی زن کبیر و عاقل دیگر این محدودیت‌ها را نمی‌توان بر آن‌ها بار کرد. دلیل دیگری که اینها برای این نظر خود عنوان می‌کنند اخباری است بدین مضمون که: بیوه مورد مشورت قرار می‌گیرد و از بکر اجازه گرفته می‌شود: اینها معتقد می‌باشند که منظور از این حدیث دختر باکره می‌باشد و دختر صغیر در اینجا محلی از اعراب ندارد چون وی نه مورد مشورت و نه اجازه قرار نمی‌گیرد و اینکه گفته از بیوه مشورت می‌شود و از دختر باکره اجازه گرفته می‌شود مقصود این است که از هر دو گروه رای خودشان گرفته می‌شود و هر دو خودشان صاحب اختیار می‌باشند و هیچ تفاوتی نمی‌توان بین این دو دسته از زن‌ها قرار داد. دلیل دیگری که اینها در مورد عدم تفاوت ثیبه و باکره عنوان می‌کنند حدیثی است که ابوهریره از پیامبر اکرم (ص) نقل می‌کند: «لا تنکح الایم حتی تستامر و لالبکر حتی تستاذن» اینها معتقدند که در این حدیث بر نهی ازدواج بدون رضایت اینها دارد و ولایت اختیار در اینجا بر اینها صادق می‌باشد. اما در مورد اینکه چرا باکره می‌تواند خود امر ازدواج خودش را بدست بگیرد ادله‌ای ذکر کرده‌اند که ما آن‌ها را در ذیل بر می‌شماریم. اولین ادله‌ای که ذکر می‌کنند آیات قرآن می‌باشد و برای این منظور آیه ۲۳۰ بقره که بیان می‌دارد: «فان طلقها فلات حل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره» بدین معنی است که هر گاه زن را طلاق دهد برای وی بعداً حلال نیست مگر اینکه زن شوهر دیگری انتخاب کند. از این آیه چیزی که مستفاد می‌گردد. این است که عقد نکاح مربوط به زن است و وی می‌تواند متصدی امر نکاح گردد. در دنباله همان آیه چنین آمده است که: «فلا جناح علیها یتراجعا» گناهی برای زن و شوهر ندارد اگر بخواهند به یکدیگر رجوع کنند. در اینجا نیز خداوند ازدواج را بدون دخالت ولی آورده است. در آیه ۲۳۱ بقره چنین آمده است که «واذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن فلاتعضوهن ان ینکحن ازواجهن» بدین معنی است که: هرگاه زن‌های خود را طلاق دادید و عده آن‌ها سپری شد مانع از نکاح آن‌ها با شوهرانشان نشوید. دلیل دیگری که برای ازدواج به صورت مستقل توسط دختر ارائه داده‌اند. روایتی می‌باشد که از حضرت محمد (ص) نقل شده

است. «والثیب احق بنفسها من ولیها و البکر تستاذن فی نفسها و اذنها صماتها» زن بیوه در امور راجع به خود از ولیش شایسته‌تر می‌باشد و از زن باکره اجازه گرفته می‌شود و سکوت وی به منزله اجازه می‌باشد که این روایت را ابن عباس از آن حضرت نقل کرده است. ۱ تا اینجا احادیثی که ذکر گردید بنظر می‌رسد که احادیث ذکر شده برای استقلال دختر کافی نمی‌باشد چه هر کدام از احادیث و آیات می‌توان گفت به طور مستقیم به استقلال دختر در امر ازدواج نمی‌پردازد. مثلاً در موردی راجع به ازدواج بعد از طلاق استناد کرده‌اند که بحث ما راجع به استقلال ثیبه در ازدواج خودش نمی‌باشد و همه حرف و حدیث‌ها مربوط به ازدواج دختر باکره می‌گردد، یا در موردی که در ارتباط، رجوع زن و شوهر سخن رفته است هیچ کدام را به طور قطع نمی‌توان به دختر باکره نسبت داد. ولی این حداقل را هم نمی‌توان فراموش کرد که ازدواج به طور مستقل دختر باکره را هم می‌توان به طور ضمنی از روایات و آیات استفاده کرد. دیگر حدیثی که در این ارتباط بدان اشاره رفته است بدین مضمون می‌باشد: «الایم احق بنفسها من ولیها» بدین معنی که دختر از ولی خود نسبت به امور خودش.

محقق است در این مورد گفته‌اند حدیث برای تمام دخترها صدق می‌کند و نمی‌توان این حدیث را به هیچ یک از گروه‌های به نظر ما سه گانه از قبیل باکره، یتیم و یا ثیبه حمل کرد چون هیچ دلیلی برای آن‌ها نداریم. دلیل دیگری که برای این نظر ارائه کرده‌اند دلیل عقلی می‌باشد که می‌گویند دختر وقتی در ازدواج خود دخالت می‌کند در حق خاص خود مداخله کرده و او اهلیت تصرف را دارد پس این تصرف او صحیح می‌باشد که می‌گویند به همان نحو که دختر در تمام امور راجع به اموال خود دخل و تصرف می‌کند چه حق تصرف را در همه موارد دارا می‌باشد. ۲

[۱] فیض الکاظمی، محمدحسین، مفاتیح الشرایع، نشر مجمع الذخائر الاسلامیه، الجزء الثانی، ص ۲۶۵. به نقل از پایان نامه فوق ص ۲۶۰

[۲] حر العاملی، محمدبن الحسن، وسائل الشیعه، ج ۱۴، باب ۳، حدیث ۱، ص ۲۰۱. به نقل از پایان نامه فوق ص ۱۳۰

[۳] طوسی، ابی جعفر محمدبن الحسن، الاستبصار، دارالکتب الاسلامیه، الجزء الثالث، الطبعة الثالثة، ص ۲۳۴. به نقل از پایان نامه فوق ص ۱۲۶

۱ - بحرانی، شیخ یوسف، الحدائق الناضره فی الاحکام العتره الطاهره، ج ۲۳، ص ۲۰۱.

۱ - بحرانی، شیخ یوسف، الحدائق الناضره فی احکام العتره الطاهره، ج ۲۳، ص ۲۰۲. به نقل از پایان نامه فوق ص ۱۶۳

۲ - حر العاملی، محمدبن الحسن، وسائل الشیعه، ج ۱۴، باب ۹، حدیث ۴، ص ۲۱۴.

[۴] بابازاده، علی اکبر، مسائل ازدواج و حقوق خانواده، مجله حقوقی، ص ۳۶.

[۵] عاملی، زین الدین، الروضه البهیة فی شرح اللمعه دمشقیه، مکتبه آیه ... العظمی المرعشی النجفی قم، الجزء الخامس، ص ۱۱۶.

[۶] مغنیه، محمد جواد، الفقه علی المذاهب الخمسه، ناشر ندارد، الطبعة السابع، ص ۳۲۲.

[۷] طباطبائی، السید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، دارالکتب الاسلامیه، الجزء الثاني، الطبعة الثانيه، ص ۲۴۹. به نقل از پایان نامه فوق ص ۷۸

[۸] عاملی کرکی، ابوالحسن علی بن الحسین بن عبدالعالی، جامع المقاصد فی شرح القواعد، ج ۲، ص ۱۲۳. به نقل از پایان نامه فوق ص ۷۹

[۹] بحرانی، شیخ یوسف، الحدائق الناضره فی الاحکام العتره الطاهره، ج ۲۳، ص ۲۰۳. به نقل از پایان نامه فوق ص ۶۳

[۱۰] موسوی البغدادی، المرتضی علم الهدی علی بن الحسین، الانتصار، الانتشار موسسه النشر الاسلامی، ص ۲۸۳. به نقل از پایان نامه فوق ص ۶۴

۱ - همان منبع فوق، ص ۹۲

آهمان منبع فوق, ص ۱۳۸